

# عظم الشكر



- حجت الاسلام دكتور حميد پارسانيا
- حجت الاسلام سيد عباس نبوى
- حجت الاسلام دكتور احمد رهدار
- دكتور حسين كچويي
- دكتور محمد صادق كوشكى

## تمدن‌زایی شیعه

متن سخنرانی حجت الاسلام دکتر احمد رهدار، در همایش نقطه عطف،

سالن شهید دهشور دانشکده علوم دانشگاه تهران

سه شنبه ۲۳ شهریور ۸۹

### مقدمه

پرداختن به «تاریخ علم»، آن هم با نگاه تمدنی، کار ساده‌ای نیست. به این معنا که ممکن است ده تا پانزده علم مختلف داشته باشیم؛ و هر کدام هم یک مسیر تاریخی خاص داشته باشند. اگر فقط یکی از این‌ها را بخواهیم بررسی کنیم بیش از پنج جلسه زمان می‌برد. لذا ناگزیر هستیم تک نگاه کلان به قضیه داشته باشیم.

قبل از ورود به بحث، ذکر مقدماتی برای توجه و تنبه به مفاهیم کلیدی موضوع، ضروری است. در مطالعات با رویکرد تمدنی چند مفهوم را باید یک‌بار دیگر فهم کنیم:

(۱) مفهوم عقل: عقل تمدنی یک عقل فردی نیست. عقل جمعی است. عقل محلی نیست. عقل جهانی است. عقل مقطعی نیست. عقل سرمدی است. عقل بسیط نیست. عقل مرکب است. هر کدام از این دوتایی‌ها تفاوت‌هایی با هم دارند. وقتی می‌گوییم این عقل، عقل مرکب است؛ یعنی با عقل بسیط، تفاوت‌هایی دارد.

(۲) مفهوم زمان: مفهوم زمان در بحث‌های تمدنی با مفهوم زمان متداول متفاوت است. مفهوم زمان در این بحث، با زمانی که با ساعت، آن را مدیریت می‌کنیم متفاوت است. به عنوان مثال، خداوند در قرآن کریم می‌فرماید من آسمان‌ها وزمین‌ها را در شش روز خلق کردم<sup>۱</sup>. این شش روز یعنی چه؟ یعنی شش تا بیست و چهار ساعت؟ این با قاعده «کن فیکون» جور در می‌آید؟ یوم حشر یا روز قیامت یعنی چه؟ یعنی بیست و چهار ساعت؟ آیا یوم حشر معادل همان شش روز است؟ قرآن می‌فرماید روز قیامت پنج هزار سال است<sup>۲</sup>. آن شش روز، یعنی شش تا پنج هزار سال؟ مثلاً در علم فقه، وقتی می‌گویند قبرستان را در صورتی

۱ «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ...» (سوره اعراف، آیه ۵۴)  
۲ «تَنْفِرُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (سوره معارج، آیه ۴)

می‌توان خراب کرد و از آن استفاده دیگری کرد که یک قرن گذشته باشد؛ قرن فقهی، سی سال است. صد سال نیست. در حالی که قرن، در خیلی از علوم دیگر صد ساله است. در تقویم‌ها صد ساله است. وقتی در زمین شناسی می‌گویند فلان کوه آتشفشان به زودی منفجر می‌شود؛ این به زودی یعنی سیصد تا چهارصد سال بعد. ذکر این نمونه‌ها برای این بود که بگوییم واژه‌های زمانی در استفاده‌های مختلف، و به لحاظ زمان ساعتی کاملاً با هم متفاوتند. در تمدن، وقتی می‌گوییم یک فرهنگ بعد از مدتی تبدیل به تمدن می‌شود. این مدت در نسبت با زمان تمدن چقدر باید به طول انجامد؟ اگر به مفهوم زمان در تمدن دقت نکنیم در کار، عجله کرده‌ایم. کما اینکه عجله می‌کنند و می‌گویند سی سال است که انقلاب دست شما است. چه کار کرده‌اید؟ این پرسش، پرسش کسانی است که مفهوم زمان را در نسبت با تمدن نفهمیده‌اند. فکر می‌کنند سی سال برای تمدن سازی زیاد است. این طور نیست. سی سال، در این موضوع، یک ثانیه است. هیچ نیست. برای کسی که می‌خواهد تمدنی در مقیاس جهانی بسازد؛ سی سال هیچ چیز نیست. اگر توجه به مفهوم زمان نشود مشکل پیش می‌آید.

۳) مفهوم زبان: زبان تمدنی با زبان فرهنگی تفاوت دارد. زبان در تمدن ویژگی‌های خودش را دارد. با زبان در فرهنگ، کاملاً متفاوت است. زبان تمدنی زبان وحدت گراست. زبان شراکت است. زبان اشتراکات است. زبان طی اشتراکات است. زبان ناظر به افراط نیست. بر خلاف زبان فرهنگ مذهبی. زبان فرهنگ مذهبی زبان افتراقات است. یعنی اگر بخواهیم بفهمیم که این فقه شیعه است یا سنی؛ باید آن کدهایی از زبانش را به او ارجاع دهیم که کاملاً نشان می‌دهد که شیعه است یا سنی. مثلاً ببینیم در بحث نماز، شهادت ثانیه را می‌گوید؟ زبان تمدنی، زبان افتراقات نیست. زبان تمدن، زبان وحدت است. زبان فرهنگ، زبان تمرکزگراست. زبان تمدن، زبان کثرت‌گراست.

این‌ها مفاهیمی است که باید به عنوان پیش فرض پذیرفته باشیم. اما وارد آن‌ها نمی‌شوم تا اگر خداوند توفیق داد و در زمانی دیگر در خدمت عزیزان بومد به آن‌ها بپردازیم. در مطالعات تمدن، ابتدا باید مفاهیم و کلید واژه‌ها را معنا کنیم؛ و بعد وارد متن تاریخ بشویم.

## تشیع، محور حرکت تاریخ

بحثی را که آماده کرده‌ام در خدمت عزیزان باشم بررسی تاریخ تشیع است. که مسبوق به یک پیش‌فرضی است که نمی‌خواهم درباره آن بحث، و آن را اثبات کنم. البته شما حق مطالعه دارید. پیش فرض من این است که معتقدم تاریخ بشر، تاریخ تبدیل اسم تشیع، به رسم تشیع است. معتقدم تاریخ بشریت، تاریخ تشیع است. البته این ادعایی است که باید در جای خود اثبات شود.

اگر بگویم محور حرکت، در تاریخ، تشیع بوده است؛ این ادعا به وسیله یک ویژگی در تشیع شناسایی می‌شود. و آن توانمندی تشیع، در تصرف غیر است. یعنی اگر تشیع بخواهد تمدن را باشد؛ باید بتواند در فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیر خودش تصرف نماید.

تمدن‌ها با فرهنگ‌ها متفاوت هستند. فرهنگ، تک روشی است. اما تمدن، چند روشی است. فرهنگ، تک زبانی است. اما تمدن، چند زبانی است. فرهنگ، یک ساختاری است. اما تمدن، چند ساختاری است. فرهنگ، عمدتاً تک اقلیمی است. اما تمدن، چند اقلیمی است. فرهنگی که می‌خواهد تمدن بسازد از این ویژگی‌ها باید فاصله بگیرد. اگر فرهنگی توانست از تک روشی بودن به چند روشی شدن گام بردارد. از تک ساختاری بودن به چند ساختاری شدن گام بردارد. از تک زبانی بودن به چند زبانی شدن گام بردارد؛ آماده زایش تمدنی می‌شود. چون تمدن‌ها غلیان فرهنگ‌ها هستند. فرهنگی، وقتی غلیان پیدا کند تبدیل به تمدن می‌شود.

فرهنگ شیعه، فرهنگ تمدن زاست. این تمدن زایی را باید بتوانیم ثابت کنیم. می‌خواهم به اجمال، نگاهی داشته باشم به این موضوع که شیعه چگونه در تاریخ، تصرف کرده است. قصه این تصرف، قصه‌ای طولانی است. به طور خلاصه به چند جریان تصرف شیعه در غیر، اشاره می‌کنم.

## تشیع و تصرف در تسنن<sup>۳</sup>

از تاریخ تشیع شروع می‌کنم. یک شیعه لغوی داریم که مربوط به زمان پیامبر(ص) است. شیعه لغوی به معنای پیرو است. و نیز یک شیعه اصطلاحی داریم. آغاز شکل‌گیری شیعه اصطلاحی، غدیر خم است. شیعه اصطلاحی به معنای پیرو بودن نیست. شیعه اصطلاحی یعنی اعتقاد به خلافت بلافضل امام علی(ع) داشتن. ولو اینکه پیرو امام هم نباشی. ما الان شیعه‌های زیادی داریم که پیرو علی(ع) نیستند. یعنی مثلاً نماز نمی‌خوانند. مانند علی(ع) روزه نمی‌

---

۳ جناب آقای دکتر رهدار، در مقاله‌ای با همین نام به تفصیل به این موضوع، پرداخته‌اند.

گیرند. آن سان که علی(ع) فرموده خمس و زکات نمی دهند. اما اعتقاد دارند که علی(ع) خلیفه بلا فصل پیامبر(ص) است. این‌ها شیعه اصطلاحی هستند. نطفه شیعه اصطلاحی در غدیر خم بسته شد. اما تشکیل آن در صدر اسلام و در ماجرای بعد از سقیفه است. در گذر تاریخ، مفاهیم جدیدی برای شیعه ساخته شده است. شاید از اولین مفاهیمی که با آن مفهوم، ما را مورد اشاره قرار می‌دادند علویون (در مقابل عثمانیون) است. بعد از آن شیعه امامیه نامیده شدیم. و سپس به نام شیعه اثنی عشری خوانده شدیم. امروز هم تشیع جعفری، یعنی شیعه. امروز در دنیا وقتی می‌گویند شیعه؛ حتی در ارزیابی‌ها منظور، شیعه اثنی عشری است. اگر بخواهند شیعه دیگری را نام ببرند حتماً قید می‌آورند. می‌گویند شیعه زیدی، شیعه اسماعیلی و... امروز شیعه علی الاطلاق، شیعه اثنی عشری است. در صدر اسلام این گونه نبوده است. در آن زمان از قضا شیعه علوی در اقلیت بوده است. نخستین انشقاق در شیعه، بعد از امام سجاد (ع) به نام شیعه زیدی است. در همان عصر، شیعه‌های زیدی از شیعه‌های امامی بیشتر بوده اند. بعد از زیدی‌ها شیعه اسماعیلی بیشترین گروه شیعه بوده است. ما باز هم در اقلیت بوده‌ایم. اما با وجود این اقلیت، گام به گام تصرف کرده‌ایم. این که چرا ما در اقلیت بوده‌ایم دلایل دیگری دارد. جریان حاکمیت سیاسی، چون شیعه علوی را نسبت به تمام فرق دیگر شیعه دشمن خطرناکتری برای خود می‌دید سیاست‌ها برای شیعه امامیه سخت‌گیرانه‌تر بوده است. لذا اگر کسی می‌خواست در قالب‌های شیعی با حاکمیت سیاسی مخالفت بکند ترجیح می‌داد در قالب‌های زیدی، اسماعیلی و... قرار بگیرد و فعالیت کند. چون در قالب شیعه امامیه، کار برایش سخت بوده است. ضمن اینکه در برهه‌هایی خود حاکمیت سیاسی، در برابر شیعه امامیه، دیگر فرق شیعی را تقویت کرده است. به همین علت آنها از لحاظ کمی از ما بیشتر بوده‌اند. اقلیت ما از سقیفه رقم خورده و ادامه یافته است.

یک تقسیم، آنگاه یک تقسیم ریاضی و منطقی می‌شود که قسمت‌هایش در نهایت وجه ممکن از همدیگر متمایز شده باشند. تقسیم بر محور اختلاف قسمت‌ها شکل می‌گیرد. یعنی هر جا شما یک چیز را تقسیم‌بندی کردید نگاهتان به اختلافات قسمت‌ها بوده است. وقتی می‌گوییم عدد یازوج است یا فرد؛ انسان‌ها یا مذکرند یا مونث؛ دارم به اختلافات نگاه می‌کنم. معنای تقسیم این است. تقسیم به اختلافات می‌پردازد. یک تقسیم آنگاه شفاف می‌شود و کاملاً منطقی و ریاضی می‌شود که اختلافاتش را کاملاً برجسته کند. بیشتر اوقات در اجتماع، تقسیم‌بندی نداریم؛ طبقه‌بندی داریم. طبقه‌بندی با تقسیم‌بندی فرق می‌کند. اما اگر تقسیم‌بندی در اجتماع خواهد صورت بپذیرد؛ مدل تقسیم‌های ریاضی و منطقی تمایزها کاملاً شفاف نیست. اگر جایی هم تلاش شده که تفاوت‌ها پررنگ شود معمولاً این حرکت از جانب قسمتی صورت گرفته که حاکم است. مثلاً در صدر اسلام، ما در یک برش کلان، جامعه را در دو

قسمت تشیع و تسنن داریم. حاکمیت در دست تسنن است. چون منابع قدرت در اختیار تسنن است و دارد استفاده می‌کند به نفع تسنن است که تمایزات و اختلافات با تشیع را تشدید کند. تا امکان استفاده انحصاری از منابع قدرت را داشته باشد. اگر تسنن مرزهای خود را با تشیع کاملاً تفکیک نکند امکان این است که تشیع در آن مرزهای مشترک از منابع قدرتی که تعریف شده منحصرأ برای ضرب حاکم بهره ببرد. لذا تسنن انگیز دانسته تمایزات و اختلافات خود با تشیع بالا ببرد، زیاد کند اگر تسنن بخواهد کاملاً با تشیع متمایز بشود به کجا می‌رسد؟ به ناصبی‌گری. انتهای تسنن ناصبی‌گری است. کما اینکه انتهای تشیع غلات است. نه تسنن انتهایش را از خودش شمرده اند (ناصبی‌ها کسانی هستند که به اهل بیت (ع)، فحش می‌دهند کسانی هستند که معتقدند شیعه کشتی ثواب دارد.) این طرف غلات شیعه کسانی هستند که معتقدند که اهل بیت، خدا هستند.

نه شیعه‌ها غلات را از خودش می‌دانند، و نه اهل تسنن ناصبی‌ها را. نواصب و غلات انتهای کارند وقتی تمایزات را به اوج برسانید به چنین جایی می‌رسید. تسنن انگیزه داشته که حرکت کند به سمت ناصبی‌گری. تاریخ اسلام این را تأیید نمی‌کند. در تاریخ اسلام این اتفاق نیفتاده است. در تاریخ اسلام اکثریت تسنن به ناصبی‌گری نرسیده‌اند. چرا؟ چون شیعه آنها را مهار کرده است. با اینکه تسنن انگیزه لازم را داشته است که خودش را روی تمایزات محض با تشیع تعریف کند؛ تشیع و اهل بیت (ع) اجازه نداده که تسنن به این مرحله برسد. این نخستین گام تصرف تشیع در تسنن است. یعنی تشیع اجازه نداده است تسنن، ناصبی شود. تشیع در این راه، از آموزه‌ها و سیره‌هایی استفاده کرده است که این آموزه‌ها و سیره‌ها اجازه نداده است عموم تسنن، فریب حاکمیت سیاسی تسنن را بخورند. مثلاً اهل بیت به لحاظ آموزه‌ای به ما آموزش داده‌اند که اهل سنت، برادران ایمانی هستند. گفته‌اند از مریض‌های آنها عیادت کنید. بر جنازه‌هایشان نماز بخوانید. بر فقراشان سهل بگیرید و به آنها کمک کنید. با آنها ازدواج کنید. و به لحاظ عملی هم همین کارها را انجام داده‌اند. بر جنازه‌هایشان وارد شدند. بر مریض‌هایشان دعا کردند. بر فقراشان سهل گرفتند و به آنها کمک کردند. این سیره و آن آموزه به ضمیمه همدیگر باعث شده است که در تاریخ اسلام توده اهل سنت، فریب حاکمیت سیاسی را نخورند. و میل به ناصبی‌گری پیدا نکنند. این حرکت، وقتی جلوتر آمده توسط بزرگان و نمایندگان فکری شیعه به گونه‌ای دیگر تداوم پیدا کرده است. شما در سیره پیشگامان تبلیغ مذاهب وقتی نگاه کنید می‌بینید در تشیع، عالمانی داریم که در مناجات شبانه‌شان دعا می‌کنند که خدایا از عمر من کم کن و به عمر فلان عالم سنی اضافه کن. چون آن عالم، در این شرایط زمانی از من برای اسلام مفیدتر است. از این نمونه‌ها بسیار داریم. این عملکرد، که عملکرد اهل بیته است وقتی در تاریخ جلو آمده باعث شده

که شاهد شکل‌گیری تلطیف قلوب در تسنن نسبت به تشیع باشیم. قلب‌های اهل سنت به ما توجه پیدا کرد. به همین علت شما هیچ سنی غیر ناصبی نمی‌بینید که در کل این چهارده قرن به اهل بیت (ع) توهین کند. هیچ اهل سنتی نداریم که بگوید امام جعفر صادق (ع) مثلاً ادب ندارد. انسانیت ندارد. شرف و علم و تقوا ندارد. حداکثر چیزی که گفته اند این است که جعفر ابن محمد (ع) خلیفه نیست. به گونه‌ای اهل بیت ما با این‌ها زندگی کرده‌اند که نتوانسته‌اند به خود اجازه دهند بگویند این را نداری. آن را نداری. با این که خیلی انگیزه داشته‌اند که خودشان را در تمایزات صرف معرفی کنند. این کد را ادامه دهید در تاریخ تا برسید به امروز. تداوم این کدها می‌شود مجمع جهانی تقریب. می‌شود هفته وحدت. همین چیزهایی که امام و قبل از آن آقای بروجردی مطرح کرده‌اند. این به گونه‌ای تصرف در تسنن است. فرض کنید در زمان آقای بروجردی شیخ شلتوت، رئیس دانشگاه الازهر مصر یا مفتی بزرگ اهل سنت فتوی داد که اهل سنت می‌تواند در حالی که سنی باشند براساس فقه شیعه عمل کنند. یعنی سنی باشی و مثل شیعه‌ها وضو بگیری. سنی باشی مثل اما مانند شیعیان نماز بخوانی و روزه بگیری. این تصرف شیعه در تسنن است. ما این طرف فقیه شیعی نداریم که فتوا داده باشد در حالی که شیعه هستی به فقه اهل سنت عمل کنید. ما کاری با اهل سنت کردیم که با اینکه آن‌ها اکثریت بوده‌اند؛ دارای قلمرو گسترده تر بوده‌اند؛ قدرت حاکمیت، بیشتر در اختیار آنها بوده است؛ اما به آن جا رسیده‌اند که در ساحت تسنن‌گری شان براساس شریعت شیعی جلو بروند.

ما به شکل‌های دیگری هم در تسنن تصرف کرده ایم. که بیشتر، در ساحت توده اصناف بوده است. یعنی تصرف غیرحاکمیتی و در لایه تمیز حاکمیت تسنن بوده است. بر خلاف تصرف‌هایی است که در لایه حاکمیت تسنن اتفاق افتاده است. در طرق مختلف، اهل سنت روی چند رکن، سوار بوده است: رکن خلافت، رکن زبان ترکی و رکن خود تسنن. ما این سه قائمه را در تاریخ به انحایی سست کرده‌ایم. وقتی می‌گوییم خلافت، قائمه اهل سنت است؛ یعنی ستون خیمه اهل سنت است. اگر شما در بستر تاریخ با تسنن کاری کنید که تسنن باشد اما قائمه آن نباشد؛ یعنی قائمه آن را از آن گرفته اید. قائمه ما چیست؟ امام است. امام، قائمه شیعه امامیه است. به همین علت به ما شیعه امامیه می‌گویند. محور جامعه شیعی، امام است. فرض کنید یک روز، شیعه‌ای باشد که امام نداشته باشد. تشیع داشته باشیم اما به امامت اعتقاد نداشته باشیم. فرض کنید جامعه شیعی به این نقطه رسیده باشد که ما امام نمی‌خواهیم و بدون امام از تشیع‌مان بهتر پاسداری می‌کنیم. اتفاقی که در تسنن افتاده این است. تسنن، قائمه‌اش خلافت است. اما قریب به صد سال است که تشخیص داده است خودش بدون دستگاه خلافت بهتر رشد می‌کند. الان چیزی با عنوان نظام خلیفگی نداریم. خلیفه نداریم؛ رئیس جمهور یا نخست وزیر داریم. مثل این که یک روزی جامعه

شیعه و عقلای شیعه به این نتیجه برسند که ما تشیع‌مان را منهای اعتقاد به امامت و لوازم نهادی امامت بهتر می‌توانیم پیش ببریم. اگر یک روز این اتفاق بیفتد یعنی دیگر تشیعی در کار نیست. وقتی قائمه نیست یعنی ستون خیمه افتاده است. ستون خیمه اهل سنت یعنی خلافت افتاده است. در یک مقطع طولانی از تاریخ، زبان ترکی برای اهل سنت قائمه شده است. توسط ترکان سلجوقی و ترکان غزنوی. مانند زبان فارسی که برای هویت و تمدن ایرانی، نقش قائمیت دارد. با این‌که ایرانی‌هایی داریم که زبان اصلی آن‌ها فارسی نیست. مثلاً ترک زبانند. یا کرد زبانند. اما با وجود این‌ها می‌گوییم در تمدن ایرانی، زبان فارسی نقش ستون پیدا کرد. برای اهل سنت هم زبان ترکی نقش ستون پیدا کرده بود. ما در این زبان تصرف کردیم. آغاز این تصرف از زمانی است که زبان در دستگاه خلافت اهل سنت، بسیار محوری می‌شود. یعنی از همان قرن چهارم و حکومت غزنویان. این تصرف، با فردوسی و از طریق زبان فارسی شروع شده. زبان فارسی، زبان ترکی را در اهل سنت آن‌چنان کنار زده است که ما در الگوی کار رسیده‌ایم به جایی که حاکمان ترک زبان، فارسی را به عنوان زبان حاکمیت انتخاب کرده‌اند. مغول‌ها دو رگه هستند. مغولان ترک، زبان حاکمیت‌شان فارسی است. صفوی‌ها ترکند. اما زبان حکومتی‌شان فارسی است. همچنین قاجارها. البته زمان زیادی طول کشیده تا این اتفاق افتاده است. این بازه زمانی که در قائمه اهل سنت، تصرف زبانی کرده‌ایم زمان عجیبی است. تسنن با ترک، طی پنج قرن در جهان اسلام تقریباً هم معنا شده بوده‌اند. مثل این که الان ما می‌توانیم بگوییم ایرانی، مساوی است با زبان فارسی. شما اگر بروید امریکا و بپرسند اهل کجایی؟ بگویید ایرانی. بپرسند فارسی بلدی؟ بگویید نه. می‌گویند پس چطور ایرانی هستی؟ حال اگر بگویند ترکی بلدی؟ بگویید نه. در ایرانی بودن شما تردید نمی‌کنند. ولی شما نمی‌توانید ایرانی باشید و فارسی بلد نباشید. حتی اگر ترک زبان باشید. باید فارسی بلد باشید. چون قائمه تمدن ماست. زمانی زبان ترکی قائمه بوده است برای تسنن و ما در آن تصرف کرده‌ایم.

ما چگونه در تسنن آنها تصرف کرده ایم؟ همین اندازه بدانید که ما در تاریخ با تسنن کاری کردیم که حداقل در الگوی ایرانی و در آستانه ورود به دوره صفویه، یک لایه گسترده‌ای در جامعه ایرانی داریم که سنی‌های دوازده امامی هستند. این مفهوم، یک مفهوم منحصر به فرد و برای قرن نهم است. نه قبل و نه بعد از آن چنین مفهومی در تاریخ اسلام نداریم. یک لایه گسترده‌ای از سنی‌ها در ایران داریم که سنی‌اند ولی دوازده امامی‌اند. نقطه آغاز این نوع تسنن، یک مفهومی است در صدر اسلام به نام شیعه سیاسی. شیعه‌های سیاسی، سنی‌هایی هستند که معتقدند در خیلی از نزاع‌ها میان امام علی (ع) و خلفای اول و دوم حق با علی (ع) است. سنی‌هایی هستند که معتقد به افضلیت علی (ع) بر اولی و دومی هستند مانند ابوحنیفه. ابوحنیفه شیعه سنی است. شیعه سیاسی است. ابوحنیفه در تمام

عمر سیاسی خود معتقد به جریان‌های شیعی بوده است. هم با حاکمیت بنی امیه درگیر بوده است؛ و هم با حاکمیت بنی عباس. در زندان بنی امیه هم بوده است. به دلیل ائتلاف با شیوه‌های علوی شلاق خورده است. باسادات حسنی، علیه حاکمیت عباسی ائتلاف سیاسی داشته است. مامون شیعه سیاسی بوده است. ناصر لدین ... عباسی شیعه سیاسی بوده است. خیلی از شیعیان کوفه شیعه سیاسی بوده‌اند. شیعه اثنی عشری نیستند. یعنی سنی‌هایی هستند که در نزاع‌های تاریخ اسلام حق رابه علما داده‌اند. به فضیلت علی معتقد بوده‌اند؛ اما خلافت ابوبکر را هم نفی نکرده‌اند. این مفهوم ساده در صدر اسلام، نه قرن بعد در تاریخ ایران شده است سنی دوازده امامی. سیر را باید ادامه داد. چه اتفاقی در تاریخ افتاده که این شیعه سیاسی، سنی دوازده امامی شده است؟ در صفویه فقط اسم عوض شده است و الا محتوا که دوازده امام است. یعنی سنی‌هایی داریم که امام اولشان علی (ع) است. امام سومشان حسین (ع) است. امام هشتمشان رضا (ع) است. و امام دوازدهمشان مهدی (عج) است.

به طور اجمال، این تصرفی است که در تسنن صورت گرفته است. اما جریان تصرف ما در تسنن خیلی گسترده‌تر از این است که گفته شد.

### تشیع و تصرف در فلسفه

ما در تفکر یونانی هم تصرف کرده‌ایم. تفکر یونانی، تفکری است که مال ما نیست. از عالم بیرون اسلام آمده است. همان‌طور که گفته شد زبان تمدنی باید متکثر و چند زبانه باشد. شیعه اگر توانمند در تمدن سازی باشد باید در این‌جا با زبان فلسفه تصرف کند؛ نه با زبان نقل. نه با زبان نص. نه با زبان شعر. با زبان فلسفه باید درگیر عالم یونان می‌شدیم و شدیم. و در فلسفه یونانی تصرف کردیم. همین اندازه بدانیم. این‌جا باز شما یک مثالی را می‌بینید: فلسفه اسلامی، ایرانی‌ها و تشیع. یعنی اگر برای فلسفه اسلامی بخواهیم قائمه درست کنیم یکی ایرانی است. یکی شیعه است. فلسفه در جهان اسلام با ایرانی‌ها جلو آمده است. بزرگان فلسفه اسلامی ایرانی‌اند. ما هیچ فیلسوف بزرگی در جهان عرب نداریم جز ابواسحاق کندی. ژن عرب‌ها یک ژن نص‌گراست. عقل‌گرا نیست. فیلسوفان بزرگ جهان اسلام ایرانی‌اند. از فارابی و ابوالبرکات بغدادی و ابوالحسین عاملی و ابن‌سینا و خواجه نصیر و دوانی و ... ملا صدرا و قمشه‌ای و سبزواری و علامه شهید مطهری و تا انتها همه ایرانی‌اند. چند فیلسوف مسلمان قوی هم در اروپا داریم. مانند ابن عربی، ابن‌باجه، ابن‌طفیل، ابن‌رشد. اما فیلسوف عرب نداریم. ایرانی‌هایی که از قضا شیعه‌اند در فلسفه تصرف کردند. یعنی فلسفه اسلامی مساوی است با شیعه. فلسفه اسلامی مساوی است با ایرانی‌های شیعه. هر

کاری ما در فلسفه کردیم توسط این دو گانه ایرانی شیعه صورت گرفته است. قوی‌ترین فیلسوف مسلمانان اروپایی ابن رشد است؛ که به درد عالم اسلام نخورده است. ابن رشد در جهان فلسفه، بسیار درخشیده است؛ اما در عالم غرب نه در فلسفه اسلامی و نه در عالم اسلام. در طول سیصد سال در اروپا (قبل از قرن سیزده تا قرن شانزده) شاخه ابن رشدیان لاتینی، یکی از شاخه‌های مهم فلسفه اروپا است. بیشتر از ابن سینا، ابن رشد در اروپا تأثیر گذاشته است. در عالم اسلام فلسفه یا رشد نداشته یا اگر داشته توسط ایرانیان شیعه انجام شده است. هر گلی بر فلسفه اسلامی زده شده توسط شیعه‌ها زده شده است. هنگامی ارزش تصرف فیلسوفان شیعه ایرانی در فلسفه یونانی را می‌فهمید که بدانید رابطه فلسفه با فرهنگ چیست. و نقش فلسفه در فرهنگ سازی چیست. نقش فلسفه در شکل دهی علوم مادون فلسفه چیست. آن وقت اگر بگوییم فارابی در فلسفه یونان تصرف کرده؛ معنی‌اش این است که در علوم اسلامی تصرف کرده است. وقتی فلسفه اسلامی توسط فارابی تأسیس می‌شود شاهد شکل‌گیری علوم اسلامی هستیم. این علوم اسلامی سنگ بناهایشان را از فلسفه گرفتند. یکی از نقدهای جدی به کسانی که فلسفه را زیر سؤال می‌برند از حیث عدم احاطه به تاریخ وارد است. به عنوان مثال اعضای فرهنگستان علوم اسلامی، انسان‌های بزرگواری هستند که تاریخ نخوانده‌اند. لذا توجه ندارند که فلسفه در تاریخ اسلام چه کرده است. این حرفشان درست است که مادر ادامه، نیازمند فلسفه‌ای از جنس شدن هستیم. اما این حرفشان غلط است که فلسفه بودن در عالم اسلام کارآیی و کارآمدی نداشته است. فلسفه، جهان علمی اسلام را مدیریت کرده است. فرهنگ را در عالم اسلامی مدیریت کرده است. مگر می‌شود فلسفه را از عالم اسلامی حذف کرد؟ بحث دیگری در این زمینه لازم است؛ که نیاز به فرصت دیگری دارد. من بنا دارم فقط به کدها اشاره کنم. اگر بحث مفصلی در این باره بیان نشود ارزش کار فیلسوفان ایرانی شیعه را نمی‌توان فهمید. نمی‌توان فهمید تصرف در عالم یونان یعنی چه؟ در فرصت دیگری باید به صورت کامل گفته شود رابطه فلسفه با فرهنگ چیست؟ فهم و توان فلسفه در فرهنگ‌سازی چیست؟ بعد وقتی بگوییم سهروردی این کار را در فلسفه اسلامی انجام داده؛ درک می‌کنید که این کار چقدر جدی است. همین اندازه بدانید در فلسفه فارابی جدی‌ترین، محوری‌ترین و ناب‌ترین مفاهیم شیعه امامیه با زبان فلسفه عرضه شد. و فارابی ساختار و هرم قدرت سیاسی یونانی را به هم زد. هیچ شاهدهی از قرآن و روایات نیآورده؛ اما ساختاری تعبیه کرده که در رأس آن مفهوم (مثلاً رئیس اول)، را گذاشته است. سپس ویژگی‌هایی را شناسایی کرده که این ویژگی‌ها اگرچه به زبان فلسفه گفته شده اما گویی برگردان فلسفی ویژگی‌هایی است که ما در زبان نقل، برای امام معصوم ذکر می‌کنیم. چطور می‌گوییم در رأس هرم سیاسی شیعه باید فردی مانند امام به عنوان ولی و انسان کامل قرار بگیرد. باید

معصوم باشد. اگر کلمه معصوم را به زبان فلسفی بخواهیم بیان کنیم همین است که فارابی برای رئیس اول گفته است. فارابی می‌گوید رئیس اول، باید به عقل فعال متصل باشد. این برگردان فلسفی معصوم بودن است. این هنر فارابی است که مفاهیم ناب شیعه امامیه را در دستگاه فلسفی آورده است. در عصری که عرب‌ها فلسفه نمی‌دانستند محتوای شیعی را با زبانی در جامعه آورده که عرب‌ها نمی‌فهمند. و آن محتوا کار خود را می‌کند. محتوای ولی، در جامعه می‌آید و بی‌کار و خنثی نیست. دارد علم می‌سازد. علمی که خنثی نیست. سه‌روردی و خواجه نصیر و ملاصدرا هرکدام با مدل‌های دیگری این کار را انجام داده‌اند. من معتقدم شهید مطهری در این عصر، با یک مدل دیگر این کار را انجام داده است. زبانی که شهید مطهری در فلسفه عصر ما استخدام کرد متفاوت‌تر از زبان علامه طباطبایی است. اگر چه این مدل، تبدیل به مکتب نشد و مدل علامه تبدیل به مکتب شد. اما زبان شهید مطهری در عصر ما بیشتر از زبان علامه طباطبایی تصرف کرد.

### تشیع و تصرف در تصوف<sup>۴</sup>

تقریباً نزدیک به هفت قرن جریان تصوف در اهل سنت مهم‌ترین جریان اجتماعی غیر حکومتی است. مهم‌ترین جریان اجتماعی غیر حکومتی در تاریخ اسلام، بین قرن‌های سوم تا دهم، جریان تصوف سنی است. شیعه در این جریان، تصرف کرده است. تصوف، خاستگاه سنی دارد و در قرن دوم در عالم اسلام شکل گرفت. این که چرا بوجود آمد هم دلایلی دارد. وقتی تصوف قرن سوم را با تصوف قرن دهم مقایسه می‌کنیم؛ می‌بینیم با گذشت هفت قرن، جنس ابتدا و انتهای آن با هم متفاوت است. منحنی تصوف، با تسنن در قرن دوم شروع می‌شود و به تشیع اثنی عشری در قرن دهم می‌رسد. شاه عباس، یک صوفی اثنی عشری است. چه اتفاقی در تصوف افتاده که صوفی سنی تبدیل شده به صوفی شیعی اثنی عشری؟ این یک اتفاق تنها نیست؛ جریان است. صوفی‌های شیعه، بیست و هفت سال حکومت کردند. مهم‌ترین حکومت شیعی در تاریخ اسلام را راه انداختند. من در مقاله‌ای از صفویه تحت عنوان رنسانس شیعی یاد کردم. یعنی این یک اتفاق نادر نیست. یک اتفاق بزرگ است. یک فرایندی طی شده تا صوفی سنی در مقیاس جریانی تبدیل به صوفی شیعی اثنی عشری شده است. و جالب توجه است که در طی این فرایند، شاید ده تا از نهضت‌های شیعی در قالب تصوف سنی صورت گرفته است. تأکید می‌کنم تصرف شیعه در تصوف را با جزئیات، پیگیری کنید. به تفصیل شیعه در جریان تصوف توجه کنید. زیرا قالب تصوف، برای ما نیست. از آن سنی-

---

۴ مقاله «تصوف و سیاست» از آقای دکتر احمد رهدار به طور کامل به این موضوع پرداخته است.

هاست. چه اتفاقی افتاده که ما در این قالب، نهضت شیعی را راه انداخته‌ایم؟ سربداران<sup>۵</sup> یکی از آنهاست. سربداران صوفی‌اند. مرعشیان<sup>۶</sup> و حروفیان<sup>۷</sup> صوفی‌اند. اما جزو نهضت‌های شیعی هستند. نهضت‌های علیه‌السلامی هم نیستند و فکر نکنید نمره ۲۰ به آنها می‌دهم. اما با توجه به این که نهضت‌هایی شیعی هستند اگر نمره ۱۰ هم به آنها بدهیم یعنی شیعه را یک گام به جلو آورده‌اند. در حاکمیت سیاسی، یک جریانی که می‌آید و نهضتی راه می‌اندازد؛ هرچند اشکالاتی هم داشته باشد اما یک گام به جلو حساب می‌شود. یک گام، نزدیکی به قدرت سیاسی را در پی دارد. هرچند این نهضت‌ها در قالب تصوف است. ما در قالب تصوف، تصرف کردیم. نتیجه این تصرف‌ها و نهضت‌ها این شده که در نهایت، قالب و محتوا شیعه شده است. در صفویه هم قالب، که ساختار حکومتی است شیعه شده و هم محتوا شیعی شده. در یک حکومتی که حاکمان آن مرشد و صوفی‌اند. نه صوفی معمولی، بلکه مرشد صوفی‌اند. در این حکومت، خانقاه‌ها دارد تخریب می‌شود و حوزه‌های علمیه دارد تکثیر می‌شود. دقت شود در صفویه خانقاه‌ها به دستور مرشد اعظم تخریب می‌شود. حوزه‌های علمیه شیعه دارد تکثیر و تأسیس می‌شود. این یک اتفاق عادی نیست. علاوه بر این منحنی تصوف - تشیع، یک منحنی دیگر هم در این جا وجود دارد. و آن منحنی خانقاه - کاخ است. برای صوفی این‌گونه تعریف شده بود که برود در بیغوله‌ای، در خراباتی و ذکر بگوید. این صوفی قرن دو، صوفی عزلت نشین است. صوفی ذکرگوست. صوفی خانقاه نشین است. صوفی جلسه نشین است. این صوفی به قرن ده که رسیده کاخ نشین شده. شمشیرکش و لشگردار شده است. چه اتفاقی افتاد؟ خانقاه و کاخ دو چیز است. در خانقاه باید ذکر بگویی. در کاخ باید سیاست بورزی. در خانقاه، تسبیح داری و در کاخ، شمشیر. در خانقاه جلسه نشینی می‌کنی و در کاخ، حرمسرا داری. در کاخ، با دیپلمات‌ها جلسه داری. این‌ها با هم متفاوتند. ما در یک پروژه تقریباً هشت قرنی، در مهم‌ترین جریان اجتماعی غیر حکومتی اهل سنت تصرف کردیم. هنگامی که قدرت صوفیه به دست ما افتاد تصوف را از موضوعیت انداختیم. تصوف مانند یک پرتقالی می‌ماند که هم در آن چیزهای تلخ است هم چیزهای شیرین. آبش شیرین، و هسته‌اش تلخ است. ما در هشت قرن، آب تصوف را گرفتیم و در لیوان شیعی ریختیم و سر

---

۵ پس از یکصد و بیست سال استیلای قوم تاتار و مغول بر ایران و بسیاری از مناطق آسیا، قیامی مردمی در باشتین و سبزوار خراسان علیه ظلم و تعدی حاکمان مغول و عاملان آنان به وقوع پیوست. این نهضت که به قیام سربداران شهرت یافته‌است، از لحاظ وسعت، بزرگ‌ترین و از نظر تاریخی، مهم‌ترین جنبش آزادی بخش خاورمیانه در قرن هشتم هجری بود. (دانشنامه ویکی پدیا، مدخل سربداران)

۶ سادات عرب که به مرعشیان مازندران معروفند. مرعشیان، شیعه اثنی عشری بودند که با الهام‌گیری از تعلیم مذهبی - سیاسی رهبران مذهبی سربداران توانستند از آن به عنوان مکتبی برای قیام خود استفاده کنند. (همان، مدخل مرعشیان)

۷ نهضت حروفیه با تکیه بر ارزش عددی حروف الفباء، برای شکستن الفاظ داشت تا مخاطبان خویش را به تامل و تفکر وادار نماید. نهضت حروفیه در ستیز با سلطه سیاسی - اقتصادی تیموریان، بر عنصر آگاهی توده‌ها تکیه کرد تا با ظلم پیکار نماید. این جنبش، از زبان شعر (فارسی، ترکی و دیگر گویش‌ها) برای انگیزش پیروان خود استفاده می‌کرد. (همان، مدخل حروفیه)

کشیدیم. از صوفیه به بعد، تصوف را تبدیل به تفاله کردیم. دیگر از صوفیه به بعد، تصوف در جهان اسلام، تفاله‌ای بیش نیست. نه به درد اهل سنت می‌خورد و نه به درد تشیع. چون آبش را ما گرفتیم. یعنی همه نکات مثبت تصوف را گرفتیم. از دل آن یک حکومت در آوردیم. و دویست سال با آن حکومت کردیم.

## تشیع و تصرف در غرب

تشیع در پانصد سال اخیر، در غرب تصرف کرده است. یادآوری می‌کنم که گفتیم تفکر شیعی، تمدن‌زاست؛ چون می‌تواند در غیریت‌های خودش تصرف کند. و چندتا از این غیریت‌ها نام برده شد. یکی دیگر از این غیرها غرب است. هم اکنون تصرف در غرب در حال انجام است. ما در پانصد سال اخیر در غرب تصرف کردیم. امروز اگر میان غرب، جهان تسنن و جهان تشیع به عنوان سه ضلع یک مثلث، مقایسه کنید؛ خواهید دید که در رأس هرم مذهبی تشیع، ولی فقیه است. در رأس هرم مذهبی تسنن، خلیفه است. و در رأس هرم مذهبی مسیحیت، پاپ قرار دارد. در عصر ما کارآمدی ولی فقیه با کارآمدی خلیفه و کارآمدی پاپ، تفاوت‌هایی دارد. خلافت که از یک زمانی از بین رفته و فرو پاشیده و هم اکنون وجود ندارد. هرچه زمان می‌گذرد؛ پاپ هم دارد محو و محوتر می‌شود. یعنی به حاشیه می‌رود و تشریفاتی می‌شود. اما ولی فقیه با گذشت زمان، هر روز محوری‌تر می‌شود. این همان چیزی است که مسیحیت معرفتی غرب نمی‌تواند درک کند. لذا این‌گونه عکس‌العمل نشان می‌دهد که ولایت فقیه، دیکتاتوری است. تمرکزگرایی و مطلق‌گرایی است. زمانی که مسیحی‌ها خودشان به این نتیجه رسیده‌اند که باید پاپ را به حاشیه ببرند. شیعه به این نتیجه رسیده که ولی فقیه خودش را ولی مطلق فقیه بکند. چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ اهل سنت به اینجا رسیده که ما اصلاً خلیفه نمی‌خواهیم. مسیحی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که پاپ، فقط در مراسم تشریفاتی قابل استفاده است و به سایر امور، کاری نداشته باشد. یک مقام تشریفاتی باشد که از دایره اختیار و مدیریت و تصرف اجتماعی خارج است. در این سو شیعه‌ها ولی فقیه تاریخی خود را ولی مطلق فقیه کرده‌اند. قید اطلاق به آن اضافه کرده‌اند. هر روز هم که می‌گذرد؛ این اطلاق، شدیدتر می‌شود. این را دنیا نمی‌تواند بفهمد. این یعنی تصرف شیعه. شاید تعجب‌آور باشد که شیعه از طریق تصرف در تسنن، مقدمات تصرف در مسیحیت را فراهم کرده است. هنگامی که توسط طرح خواجه نصیر، در حمله مغول‌ها بغداد سقوط کرد؛ هلاکوخان هم وزاری سنی داشت و هم وزیر شیعه داشت که خواجه نصیر بوده است. وقتی هلاکوخان می‌خواست به بغداد حمله کند و سیستم خلافت را به هم بزند؛ وزرای سنی، مانعش شدند. منجم آوردند به هلاکوخان گفتند تو در فضای ما نیستی. تازه

آمده‌ای و اوضاع عالم اسلامی دستت نیست. یک کیهان‌شناسی اسطوره‌ای بپا کردند و گفتند این خلیفه مقدس است. و تجربه تاریخی اسلام نشان داده اگر فرو بپاشد دودمان جریان ما برچیده می‌شود. زمین و زمان قهر می‌کند. خلاصه منصرفش کردند. خواجه نصیر رفت و گفت این‌گونه نیست. ما همان خلیفه را در آل بویه توسط شیعه دویست سال زمین‌گیر کردیم. آب هم از آب تکان نخورد. چند دلیل دیگر آورد که ما با خلیفه چند جا برخورد کردیم؛ هیچ اتفاقی هم نیفتاد. هلاکوخان را تحریک کرد و او به بغداد حمله کرد و خلافت عباسی بعد از پانصد و پنجاه سال حکومت سقوط کرد. این دوره، اولین باری است که دال مرکزی حاکمیت سیاسی اهل سنت در جهان اسلام دارد از بین می‌رود. صد سال طول کشیده تا سنی‌ها دوباره توانستند خلافت عثمانی را به راه اندازند. برای اولین بار، ستون خیمه حاکمیت سنی توسط خواجه نصیر شیعه پایین آورده شد. به محض این که خلافت اسلامی سقوط پیدا کرد؛ در عالم مسیحیت، مسیحی‌ها متوجه شدند که می‌شود ستون خیمه را فرود آورد. اما جریان دیانت سر جایش باشد. این کار را مسلمین انجام دادند اما اسلام از بین نرفت. و دیانت اسلامی سر جایش خودش هست. یعنی اگر آقای پاپ بیاید پایین، دیانت مسیحی می‌ماند. اولین نقدها به پاپ و شروع سکولاریسم و اصلاح دینی در دنیای غرب بعد از فرو پاشی خلافت در عالم اسلامی رخ داده است. این تصرف‌ها را زمانی بیشتر درک می‌کنید که آن بحث زمان تمدنی را درک کرده باشید. وقتی این اتفاقات، کنار هم چیده می‌شود تصور می‌کنید نزدیک به هم است. در صورتی که هرکدام چند قرن طول کشیده است. هشت قرن طول کشیده تا ما بر سر تصوف سنی آن بلا را آورده‌ایم. ده قرن طول کشیده تا ما با تسنن آن کار را کرده‌ایم. در قرن هفتم که ستون خیمه تسنن در حال پایین آمدن است ما هم خلافت تسنن را داریم از بین می‌بریم و هم در عین حال تسنن را سر جایش نگه می‌داریم.

برخلاف ما آن‌ها هیچ‌گاه نتوانسته‌اند این کار را با تشیع انجام دهند. هیچ‌گاه نتوانسته‌اند ستون خیمه ما را پایین بیاورند. نتوانسته‌اند به شیعه بقبولانند که شیعه تو می‌توانی شیعه باشی و امام زمان نداشته باشی. البته توجه داشته باشید این که شیعه‌ها عملاً با امام زمانشان کاری ندارند؛ یک بحث است. و این که اعتقاد پیدا کنند امام زمان نباید داشته باشند یک بحث دیگر است. ما با تسنن کاری کردیم که اعتقاد پیدا کرده خلیفه به درد نمی‌خورد. این مهم است. ما با مسحیت کاری کردیم که اعتقاد پیدا کرده پاپ به درد نمی‌خورد. اما آن‌ها نتوانسته‌اند این کار را با ما بکنند. ما هرچه جلوتر می‌رویم بیشتر اعتقاد پیدا می‌کنیم که مهدی (عج) باید باشد. بیشتر اعتقاد پیدا می‌کنیم که باید به سراغ مهدی (عج) برویم. ما وقتی خودمان را آسیب‌شناسی می‌کنیم می‌گوییم وای بر ما که سراغ مهدی (عج) نرفتیم. اما آن‌ها وقتی خودشان را آسیب‌شناسی می‌کنند می‌گویند خاک بر سر ما که در عصر مدرن باز هم

خلیفه داریم. چرا رئیس جمهور نداشته باشیم؟ نمونه آن، ماجرای است که در کمالیسم اتفاق افتاد. حرف کمال<sup>۸</sup> این است که خاک بر سر ما که در عصر تجدد، خلیفه داریم. دقیقاً عکس آن‌ها، ما می‌گوییم چرا نرفتیم سراغ مهدی‌مان.

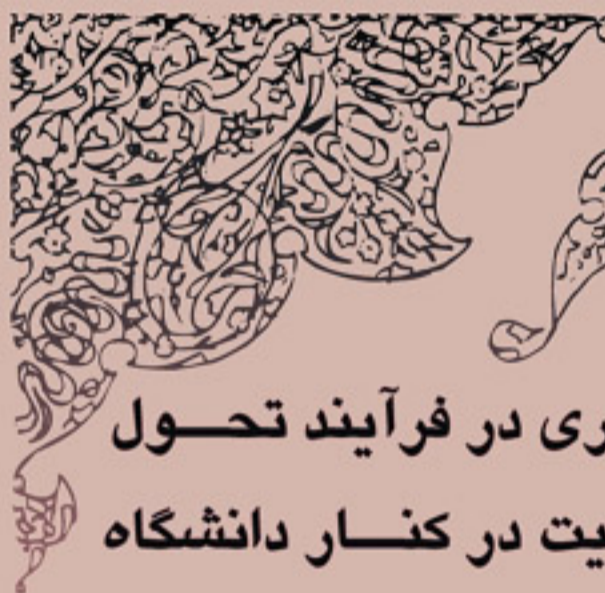
تاریخ دارد به سمتی می‌رود که تبدیل اسم تشیع به رسم تشیع صورت بگیرد. سر نخ تحولات تاریخ در دست حجت الهی است. سرنخ بازی‌های کلان تاریخ (با توجه به فلسفه تاریخ که داریم) نمی‌تواند از دست ولی خدا جدا شده باشد. اگر این اتفاق بیفتد؛ آن عقلانیت ربوبی الهی زیر سؤال می‌رود. خداوند فقط خالق نیست؛ رب هم هست. رب با عرضه‌ای هم هست. یعنی طوری ربوبیت نمی‌کند که جریان کلان تاریخ بیفتد به دست رقیبش. بلکه آن را به دست خلیفه‌اش یعنی مهدی (عج) می‌دهد. آن را به دست انسان کامل می‌دهد. البته یک روی سکه‌اش ولی است. روی دیگر سکه، شریعت است. اعتقاد به این است که یک روی آن ولی است؛ و روی دیگر آن شریعت است. وقتی پیغمبر (ص) در حدیث دارد قرابت می‌دهد بین اهل بیت (ع) و قرآن و شریعت، یعنی همین. هر دو روی یک سکه هستند. هرچه در تاریخ جلو می‌آییم ولی الهی و شریعت، که حامل این ولی است دارند رشد می‌کنند. همین اتفاق، که خلیفه دارد محو می‌شود؛ یعنی آن جوهره تشیع دارد رنگ می‌گیرد. این که پاپ، در تاریخ دارد کم‌رنگ می‌شود؛ یعنی جوهر تشیع دارد پررنگ می‌شود. همه آن‌هایی که ادعای رهبری دارند کم‌رنگ می‌شوند جز مهدی (عج) ما. یکی از ویژگی‌های عصر جهانی‌شدن این است که خدایی انگاری نمی‌تواند وجود داشته باشد. این‌ها تئوری‌هایی است که در غرب، و در اوج قدرت امپریالیستی‌اش متولد می‌شود. به همه هم گفته است که من کد خدا هستم. و فضایی را دارد رقم می‌زند که تئوریسین‌ها بگویند در عصر جهانی‌شدن کد خدا نمی‌توانیم داشته باشیم. و بگویند جهانی‌شدن وضعیتی است که حتی گروه‌های کوچک، تأثیرگذارند. دیگر مثل زمان‌های گذشته، کد خدا حرف اول و آخر را نمی‌زند. همه کدخداها دارند کم‌رنگ می‌شوند. فقط یک کدخداست که دارد روز به روز پررنگ‌تر می‌شود. این روز به روز پررنگ‌تر شدن، اتفاق عجیبی است. شما جریان اعتقادی اهل سنت را از ابن خلدون تا حال حاضر، نسبت به حضرت مهدی (عج) ببینید. ابن خلدون تمام روایاتی را که راجع به حضرت مهدی (عج) وجود دارد از حیث صحت و ضعف و سایر مسایل، نقد کرده است. از زمان او تا به امروز، اهل سنت، صدها جلد کتاب و مقاله، راجع به حضرت مهدی (عج) نوشته‌اند. همان‌هایی که در دنیای غرب می‌گویند در عصر جهانی‌شدن کدخدا نمی‌خواهیم نیز این کار را کرده‌اند. کتاب «موج سوم» تافلر<sup>۹</sup> را ببینید. او کمی بعد از نگارش کتاب موج سوم، کتاب تتمه موج سوم را با عنوان «تمدن آینده» نوشت. آقای تافلر در این کتاب، ناخواسته جهان را دعوت می‌کند به مهدی (عج). می‌گوید

۸ رئیس جمهور ملی‌گرا و ترقی‌خواه ترکیه که در سال ۱۹۲۰ میلادی (۱۳۰۲ شمسی) به قدرت رسید.

من گفتم موج سوم این‌طور است. و آن‌طور می‌شود. تمام مشخصاتی که در موج سوم معرفی کرده‌ام زمانی محقق می‌شود که آن اسب سفیدی که بعضی‌ها در تاریخ به آن معتقدند بیاید. ما می‌دانیم اسب سفید نیست؛ صاحب اسب سفید است. ما می‌دانیم «بعضی‌ها» همان شیعه اثنی عشری است. برای من این مهم است که حتی آن‌هایی که دارند تئوری می‌دهند در عصر جهانی شدن کدخدا نمی‌خواهیم. به اسب و صاحب اسب ما دارند تمسک می‌کنند.

تمام تاریخ بشریت، تاریخ تبدیل اسم تشیع به رسم تشیع است. این تشیع، تمدن زاست. اگر خداوند عمر و توفیق داد؛ این بنا را با هم‌دیگر بگذاریم که این بحث‌ها را در جزئیات ببریم. یعنی این بحث را برش بزینم. فرض کنید فقط برش فقهی‌اش را مد نظر قرار دهید. بررسی کنید که فقه شیعه در گذر تاریخ چگونه تصرف کرده است. در برش کلامی، آن را ببینید. کلام شیعه چگونه تصرف کرده است. در برش فلسفی‌اش کار کنید. فلسفه شیعه چگونه تصرف کرده است. با نتایجی که به دست می‌آورد فریاد خواهید زد که تاریخ بشریت، تاریخ تشیع است. تاریخ تبدیل اسم تشیع به رسم تشیع است. با تأکید بر این که این‌جا مفهوم زمان را تمدنی فهم کنید. یعنی عجله نکنید. نگوید سی سال است انقلاب دست شماست چه کار کرده‌اید؟ که این نگاه، نگاهی غیرتمدنی است.

**پایان**



- لزوم ایجاد شبکه انسان افزاری در فرآیند تحول
- ضرورت تحصیل جامعیت در کنار دانشگاه
- جایگاه روش فقهی در تولید علوم انسانی
- نگاه تمدن زا به تاریخ علم شیعه
- ضرورت تحول در علوم انسانی
- با محوریت ساماندهی به گرایش دانشجویان به تحصیل در

علوم انسانی - اسلامی در مقطع تحصیلات تکمیلی

